AccueilRevenir à l'accueilCollectionSources historiographiquesCollectionBal'amī, *Traduction de l'Histoire [des prophètes et des rois] de Ṭabarī (ترجمهٔ تاریخ □□□□)*ItemBal'amī, VI.b *L'histoire du voyage de Bahrām en Inde (خبر شدن بهرام به ملکِ هندوستان)*

Bal'amī, VI.b L'histoire du voyage de Bahrām en Inde (خبر شدن بهرام به ملک هندوستان)

Informations générales

DateIXe- début Xe s.
extrait situé sous le règne deWahrām V
Languepersan
Type de contenuTexte historiographique

Comment citer cette page

Bal'amī, VI.b *L'histoire du voyage de Bahrām en Inde (خبر شدن بهرام به ملک هندوستان)*IXe- début Xe s.

Projet ANR TransPerse (CeRMI, CNRS) ; projet EMAN (Thalim, CNRS-ENS-Sorbonne Nouvelle).

Consulté le 30/11/2025 sur la plate-forme EMAN :
https://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532

Informations éditoriales

Éditions

- Traduction persane (Bal'ami)
Tārīẖnāmah-ʹi Ṭabarī / girdānīdah-ʹi mansūb bih Balʿamī ; bih taṣḥīḥ wa taḥšīyah-ʹi Muḥammad Rawšan. Téhéran : Surūš, 2001, 5 vol. (1320, 1905 p.), Bibliogr. p. [1901]-1905. Index.

- Traduction allemande partielle:
Nöldeke, Th., *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus der Arabischen Chronik des Tabari*, Leiden, 1879, réimpr. 1973.

- Traduction française:
Zotenberg, H., *Chronique de Tabari*, II, Paris, 1869, Partie II, Chapitre XXII, p. 124-125.
- Traduction anglaise:
. Bosworth, E., *The History of al-Ṭabarī. The Sasanids, the Byzantines, the Lakmids*, New York, 1999.
. traduction anglaise du passage sur Bosworth: cf. Greatrex, G., Lieu, S. N. C., *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars (AD 363-630)* II. *A Narrative Sourcebook*, London, 2002, p. 36.

Fichier issu d'une page EMAN : http://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532?context=pdf

Références bibliographiques

à compléter

Khalegi-Motlagh, D., «Amīrak Bal'amī», Encyclopaedia Iranica I/9, Costa Mesa, 1989, p. 971-972.

- Zadeh, T. «al-Bal'amī», The Encyclopedia of Islam, New Edition, III, Leiden, New York, 1986.
(voir le lien) Référence à vérifier

Liens
- Traduction française par H. Zotenberg, *Chronique de Tabari*, Tome 2 (en libre accès sur Archive).

Indexation

Noms propresNarseh (général des Perses), Wahrām V
ToponymesChine, Inde, Makrān, Perse
Sujetsarmée, éléphants, flèche, Grands, mariage, tribut, victoire

Traduction

Texte

Partie II, chapitre XXII
Histoire du règne de Wahrām Gūr.
Combat pour le roi de l'Inde et cessions des régions limitrophes à la Perse

[trad. Zotenberg, p. 124] Or il advint qu'un ennemi, le roi de Chine, avec une nombreuse armée, vint attaquer le roi de l'Inde. Celui-ci voulut lui offrir de payer tribut. Wahrām lui dit: «Je te suffirai à moi seul.» Alors le roi de l'Inde réunit l'armée et alla combattre l'ennemi; et Wahrām partit avec lui. Ensuite Wahrām alla seul au-devant de l'ennemi: de chaque coup d'épée il coupa en deux un homme; chaque flèche qu'il lança fit tomber quelqu'un, et chaque coup d'épée qu'il porta abattit une trompe d'éléphant; de sorte qu'il mit en fuite l'armée ennemie et que le roi de l'Inde remporta la victoire. Quand il fut de retour, il donna à Wahrām sa fille en mariage et de grandes richesses, et il voulut lui transmettre le gouvernement et le faire reconnaître par le peuple. Wahrām, se faisant connaître, dit au roi: «Je suis Wahrām, roi de Perse.» La renommée de Wahrām était venue jusqu'au roi de l'Inde, et **[trad. Zotenberg, p. 125]** celui-ci avait vu sa bravoure: il eut des appréhensions à son égard. Wahrām lui dit: «Je n'ai que faire de l'empire; mais j'ai voulu te voir, et voir tes sujets, tes armements et ton armée. Maintenant j'ai vu tout cela et j'en ai connaissance, et je vais retourner dans mon propre royaume; donne-moi les contrées de ton royaume qui touchent au mien.» Le roi de l'Inde accorda à Wahrām le pays de Sind, le Makrān et toute la contrée voisine de la Perse; il prit pour témoins de cette cession les Grands de son royaume. Ensuite Wahrām remit ces contrées à ce roi, en disant: «Sois mon lieutenant dans ces contrées et envoie-moi le tribut.» Lui-même prit la fille du roi et retourna dans son royaume. Après [une absence de] deux ans, il trouva le pays en sécurité entre les mains de Narsēh.

Fichier issu d'une page EMAN : http://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532?context=pdf

Traducteur(s)Hermann Zotenberg

Description

Analyse du passageà compléter
Il existe plusieurs éditions de la traduction en persan par Bal'ami des "Chroniques de Tabari".
Le choix de l'édition de Mohammad Rowsan du texte de Bal'ami est lié à la richesse de ses notes et commentaires basée sur ...

Dans la traduction en persan la numérotation des chapitres est inexistant. Les correspondances avec la traduction française de Chronique de Tabari se fait toutefois à partir du titre et du contenu des chapitres.

Ainsi cette partie corresponds au chapitre XXII de Chronique, traduit en français par Hermann Zotenberg, qui a d'ailleurs utilisé la traduction persane de Bal'ami comme base de sa traduction! ...

Édition numérique

Vérification et relecturePoupak Rafii Nejad
Éditeur numériqueProjet ANR TransPerse (CeRMI, CNRS) ; projet EMAN (Thalim, CNRS-ENS-Sorbonne Nouvelle).
Mentions légalesFiche : Projet ANR TransPerse (CeRMI, CNRS) ; projet EMAN (Thalim, CNRS-ENS-Sorbonne Nouvelle). Licence Creative Commons Attribution – Partage à l'Identique 3.0 (CC BY-SA 3.0 FR).
Notice créée par Poupak Rafii Nejad Notice créée le 28/02/2022 Dernière modification le 01/07/2022

Fichier issu d'une page EMAN : http://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532?context=pdf

حرب پیل خواهد شدن، مَلِک کس خویش با وی بفرستاد تا خبر باز آرد که چه کند.

بهرام برفت با کسِ مَلِک و اندر آن مرغزار آمد، و کسِ مَلِک به درختی برشد تا بنگرد که پیل با بهرام چه کند! بهرام فراز پیل رفت و تیر به کمان برنهاد و بانگ بر پیل زد. پیل آهنگ وی کرد. بهرام تیری بزد مِس به میان دو چشم اندر و همه تیر اندر وی شد تا سوفار، و پیل بدان مشغول شد. بهرام پیاده شد و به دو دست خرطوم پیل بگرفت و در کشید تا به روی اندر افتاد، و بهرام شمشیر بر گردنش همی زد تا سرش از تن جدا شد و سرش با خرطوم بر گرفت و بر گردن نهاد و از آن مرغزار بیرون آمد و بر راه گذر مردمان بیفگند؛ و خلق اندران عجب بماندند و همی نگریستند.

رسول سوی مَلِک باز گشت و مَلِک را بگفت؛ مَلِک را عجب آمد از مردانگی او، و بهرام را پیش خواند. چون مَلِک بهرام را بدید، مردی دید با خلقی نیکو و با قدّ و بالای بزرگ و با قوّت. او را گفت: ای جوانمرد! تو کیستی؟ گفت: من مردی‌ام از عجم از فرزندان مهتران، و مَلِک عجم را بر من خشم گرفت. از وی بترسیده و آمده به سپهر مَلِک تا ایمن باشم. مَلِک او را بزرگ کرد و خواسته داد بسیار و فرمود تا بهرام را از تدبیران او کردند به شکار و به سواری و مجلس و به هر جایی با مَلِک همی بود و مَلِک از وی هر روزی مردیها و هنرها مبارزیها همی دید و عجب همی داشت. پس دشمنی پدیدار آمد این ملک را از ملوک چین با سپاهی بسیار، و ملک از وی سخت بشکوهید و بترسید و با وی حرب نیارست کردن، و خواست که ساو و باج به وی دهد. بهرام او را گفت:

یا مَلِک! من به تنها او را جواب گویم و حرب او را من بَسَم، از وی میندیش. مَلِک سپاه گرد کرد و به حرب آن دشمن بیرون کرد، و بهرام با وی برفت. چون سپاه رویاروی آمدند و صف برکشیدند، بهرام پیش دشمن بیرون شد تنها، و هر شمشیری که بزدی مردی را به دو نیمه کردی؛ و هر تیری که بینداختی مردی بیفگندی و پیل را خرطوم بیفگندی، تا آن سپاه دشمن هزیمت شد و مَلِک ظفر یافت. چون باز آمد به خانه دختر خویش را به بهرام داد به زنی، و خواسته همه بدو داد و خواست که ملک به وی سپارد و همه خلق را بر ان گواه کند.

Fichier issu d'une page EMAN : http://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532?context=pdf

بهرام خویشتن او را پدید کرد و گفت: من بهرام‌ام. ملک عجم. و مَلِک هندوستان نام بهرام گور شنیده بود و مردی و مبارزت او، چون گفت من بهرام‌ام، مَلِک از وی بترسید، گفت: مرا چه فرمایی؟ بهرام گفت: مرا به مُلک حاجت نیست، ولیکن خواستم که ترا ببینم و شهرهای تو و مردمان و سلاح و سپاه ترا؛ اکنون من باز
۵ مملکت خویش شوم. این شهرهای مملکت تو که به نزدیک من است به من ده. ملک شهرهای سند و زمین مکران و هر پادشاهی که نزدیک ملک عجم است به بهرام داد و همه مهتران پادشاهی خویش بران گواه کرد.

بهرام آن همه شهرها به ملک باز داد و گفت: تو خلیفت من باش بر این شهرها و خراج به من همی فرست. وخود دختر برگرفت و به پادشاهی خویش باز آمد. چون
۱۰ بازگشت، پادشاهی به دست مهرنرسی یافت بسلامت از پسِ دو سال. و آنگاه مهرنرسی را با سپاه به ملک روم فرستاد تا شهرهای روم بگشاید و خراج بر ملک روم نهد. و مهرنرسی را سه پسر ماند بزرگوار، بهرام ایشان را وزیران خویش کرد. و هر کسی اندر کاری مهتر بودند: یکی را نام زراوند بود، علم دانست و کار دین و حکمت. و هیربد بود یعنی موبد؛ و نام دیگر پسر [ماجشنس]، شمار دانست و
۱۵ دبیری؛ و بهرام او را بزرگ کرد و دیوان خراج و مملکت بدو داد؛ و نام سدیگر پسر اسمنگان، سواری و مبارزت دانست؛ بهرام او را سپاهسالار خویش کرد. و مهرنرسی برفت با سپاه و مَلِک روم با وی صلح کرد و ساو و باژ بپذیرفت، و او سپاه نزد بهرام باز آورد بسلامت. بهرام شاد شد و او را بزرگ کرد.

و بهرام اندر مملکت بنشست و همه مملکت او را صافی شده بود، و خراج بر
۲۰ مَلِک روم و ترک و هند و سند برنهاده. و مهرنرسی دستوری خواست و گفت: پیر شدم و سال بسیار برآمد. اکنون به عبادت مشغول باشم و کار آن جهانی کنم. و پسران خویش را پیش بهرام به پای کرد. بهرام او را دستوری داد تا به شهر خویش باز شد، و نام آن شهر اردشیر خوره بود، و آنجا بنشست و عبادت همی کرد. و چهار دیه را بنا کرد و اندر هر دهی آتشکده‌ای کرد: یکی مر خویشتن را و سدیگر مر
۲۵ پسران را. و به هر دهی باغی بزرگ بنا کرد و به هر باغی در هزار بُن درخت سرو

Fichier issu d'une page EMAN : http://eman-archives.org/TransPerse/items/show/532?context=pdf